



A Study of Mergan's Character in the Novel "The Vacancy of Salouch" Based on Hrushevsky 's Model

Fatemeh Soltani ^{1*} | Ahmad Ganipor Malekshah ²

1. Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Arak, Arak, Iran. Email: f-soltani@araku.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: a.ghanipour@umz.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 14/06/2021

Received in revised form: 25/08/2021

Accepted: 29/08/2021

Keywords:

Character,

Hrushevsky,

Mergan,

The Vacancy of Salouch.

ABSTRACT

One of the effective models in the analysis of fictional characters is the model provided by Benjamin Hrushevsky. Hrushevsky was one of the theorists who emphasized the network of human relations and believed that text patterns create a complex network of hierarchies. From the structure called the character, he presents a tree-like hierarchical structure in which the semantic characteristics of the characters can be achieved by combining two or more details within a unifying category. This paper seeks to analyze the character of "Mergan" in the novel "The Vacancy of Salouch" by Mahmoud Dovlatbadi based on this model in an analytical-descriptive way, to answer the questions that the character of Mergan in the novel "The Vacancy of Salouch" What are the characteristics of "salouch" and what are the features of these characters based on Hrushevsky 's personality pattern and in which textual contexts are they represented? According to the studies performed in Mergan's character analysis based on the Hrushevsky model; components such as; paradox, repetition, similarity, analogy, equation, and logical implication are principles that influence in the generalization of Mergan's personality behavior and the discovery of his personality traits. Among these principles; the principle of similarity and logical implication are more than any other, they determine Mergan's personality traits and the characteristics of stubbornness, frustration and despair are his most obvious semantic characteristics.

Cite this article: Soltani, F. & Ganipor Malekshah, A. (2022). A Study of Mergan's Character in the Novel "The Vacancy of Salouch" Based on Hrushevsky 's Model. *Research Journal in Narrative Literature*, 11(2), 177-198.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.6517.1348



بررسی شخصیت مرگان در رمان جای خالی سلوچ براساس الگوی هروشفسکی

فاطمه سلطانی^{*۱} | احمد غنی پور ملک‌شاه^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

رایانامه: f-sultani@araku.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: a.ghanipour@umz.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷

واژه‌های کلیدی:

شخصیت،

هروشفسکی،

مرگان،

جای خالی سلوچ.

یکی از الگوهای کارآمد در زمینه تحلیل شخصیت‌های داستانی، الگویی است که بنجامین هروشفسکی ارائه می‌دهد. هروشفسکی، یکی از نظریه‌پردازانی بود که بر شبکه روابط انسانی تأکید داشت و معتقد بود الگوهای متن، شبکه پیچیده‌ای از سلسله مراتب را ایجاد می‌کنند. او از بر ساختی که شخصیت نام دارد، ساختاری را ارائه می‌دهد که سلسله‌مراتبی شبیه درخت دارد که در آن با پیوند دو یا چند جزء در بطن یک مقوله وحدت‌بخش، می‌توان به مشخصه‌های معنایی شخصیت‌ها دست یافت. این جستار به روش تحلیلی - توصیفی نگاشته شده است و بر آن است تا شخصیت «مرگان» را در رمان *جای خالی سلوچ* اثر محمود دولت‌آبادی براساس الگوی هروشفسکی بررسی کرده، به این پرسش‌ها پاسخ دهد که شخصیت مرگان در رمان *جای خالی سلوچ* چه ویژگی‌هایی دارد؟ و این ویژگی‌ها بر مبنای چه اصلی از الگوی شخصیتی هروشفسکی و در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند؟ با توجه به بررسی‌هایی که در تحلیل شخصیت مرگان براساس الگوی هروشفسکی به عمل آمد، روشن شد مؤلفه‌هایی همچون تضاد، تکرار، تشابه، قیاس، معادل‌سازی و استلزام منطقی اصولی هستند که در تعمیم‌بخشی رفتار شخصیت مرگان و کشف ویژگی‌های شخصیتی او تأثیر گذارند. در میان این اصول؛ اصل تشابه و اصل استلزام منطقی، بیش از همه، تعیین‌کننده خصلت‌های شخصیتی مرگان و ویژگی سماجت، سرسختی، سرخوردگی و استیصال، بارزترین مشخصه رفتاری اوست.

استناد: سلطانی، فاطمه و غنی پور ملک‌شاه، احمد (۱۴۰۱). بررسی شخصیت مرگان در رمان *جای خالی سلوچ* براساس الگوی

هروشفسکی. *پژوهشنامه ادبیات داستانی*، ۱۱(۲)، ۱۷۷-۱۹۸.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

۱. پیشگفتار

درباره اهمیت شخصیت می‌توان گفت که در داستان، گاه ممکن است جزئیات طرح و دقایق صحنه آرای و بیشتر حوادث داستان فراموش شود؛ ولی اشخاص داستان، همیشه در ذهن خواننده هستند و در وجود او همچنان زنده‌اند. در برخی رمان‌ها، شخصیت‌ها و اعمال و رفتار آن‌ها به اندازه‌ای در ذهن خواننده تأثیر می‌گذارد که ممکن است رمان را به نام یکی از شخصیت‌های آن بشناسند.

«کلیه داستان‌های خوب بر مبنای خلق شخصیت‌ها بنا شده‌اند، فقط و فقط همین» (زرافا،

۱۳۶۸: ۱۸۸).

برای آنکه شخصیت‌ها را بهتر بشناسیم، علائم و نشانه‌هایی را برای شخصیت‌ها ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از: نشانه ظاهری، ویژگی شخصیتی، تاریخچه زندگی، ارتباط و پیوند (ارتباط شخصیت و چگونگی آن با دیگر شخصیت‌ها)، تغییر و دگرگونی (سی کلارک و غیره، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۶). رویکرد نظریه پردازان متأخر درباره شخصیت رویکردی است که در آن هم به ابزار خلق توهم و واقعیت و هم به مشخصه‌های معنایی شخصیت توجه می‌شود. در روایت‌شناسی باتوجه به خصلت افراد، شخصیت‌پردازی را به دو شیوه توصیفی و تصویری تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ در شخصیت‌پردازی توصیفی، خصلت افراد ذکر می‌شود؛ اما در شخصیت‌پردازی تصویری، خصلت به طرق مختلف نمایش داده می‌شود و بر خواننده است که ویژگی‌های شخصیت را از بطن توصیف استنباط کند (محمّدی فشارکی، ۱۳۹۷: ۱۷۸). «مرگان» شخصیت اصلی رمان *جای خالی سلوچ*، اثر محمود دولت‌آبادی است؛ شخصیتی که در همه‌جای رمان حضور دارد و قصه بر محور شخصیت او می‌گردد. دولت‌آبادی که این شخصیت را از روی یک الگوی واقعی برداشته بود (چهلتن، ۱۳۸۰: ۱۴۳)، در همان ابتدای روایت، او را با یک چالش بزرگ در زندگی مواجه می‌کند؛ یعنی هجرت ناگهانی همسرش سلوچ. غیت سلوچ، سبب تشدید بحران و آشفتگی در خانواده می‌شود. از سویی فقر، نداری و هجوم مصیبت‌ها و از سوی دیگر سوءاستفاده و فرصت‌طلبی برخی اهالی روستای «زمینج» در قبال مرگان و فرزندانش سبب می‌شود، مرگان زن پرکار و شجاع روستا، طاقت از کف بدهد و در جست‌وجوی سلوچ و درحقیقت همان هویت از دست رفته‌اش زمینج را ترک کند. در این پژوهش نگارندگان برآنند که براساس الگوی شخصیت‌پردازی هروشفسکی، ویژگی‌های شخصیتی مرگان و صفات روایی او را واکاوی کنند.

۱-۱. بیان مسئله

شخصیت‌های داستانی را می‌توان براساس نظریه‌های مختلفی نقد و بررسی کرد. یکی از الگوهایی که برای تحلیل شخصیت‌ها و دستیابی به ویژگی‌های رفتاری آن‌ها کارایی دارد، نظریه بنجامین هروشفسکی^۱ است که بر نقش خواننده در فرایند تفسیر متن و تعمیم‌پذیری رفتار شخصیت‌ها در رویدادها و موقعیت‌های گوناگون تأکید دارد. هروشفسکی همانند شلومیت ریمون‌کنان ازجمله نظریه‌پردازانی است که بر مشخصه‌های معنایی شخصیت‌ها در پیوستار کلی روایت تأکید دارد. مطابق نظر هروشفسکی مؤلفه‌هایی همچون تکرار، تشابه، تضاد، معادل‌سازی، قیاس و استلزام داستانی اصولی هستند که در تعمیم‌بخشی رفتار شخصیت‌های داستان دخیل هستند و خواننده با توجه به این مؤلفه‌ها می‌تواند به معنای مشخصی درمورد شخصیت‌ها دست یابد. «مرگان» در رمان جای خالی سلوچ، اصلی‌ترین شخصیت رمان است که شخصیت، زندگی، تحول و دگرگونی شخصیت او، یکی از ویژگی‌های اصلی این رمان محسوب می‌شود؛ بر همین اساس در این جستار تلاش خواهیم کرد تا ویژگی‌های شخصیتی مرگان را براساس الگوی هروشفسکی تجزیه و تحلیل کنیم.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

انتخاب شخصیت یا شخصیت‌های مناسب با صفات، خصال و توانایی‌های ویژه خود، یکی از فنون مهم و قابل دقت در داستان‌پردازی است. بر این اساس تحلیل و بررسی اصلی‌ترین شخصیت رمان جای خالی سلوچ به‌منظور درک بهتر و نشان‌دادن ارزش‌های شایسته آن بسیار حائز اهمیت است. درمورد ضرورت نگارش این پژوهش باید گفت: به‌طور کلی، اغلب پژوهش‌ها در زمینه تحلیل شخصیت‌ها، گروهی از شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان‌ها را تحلیل کرده‌اند. با همه سودمندی این تحقیق‌ها باید گفت: چنین عملکردی، سبب می‌شود بسیاری از ویژگی‌های جزئی، عمیق و پنهان شخصیت‌ها که البته نقش قابل تأملی در شکل‌گیری شخصیت‌ها دارند، از دید مخاطب مغفول بماند؛ ازاین‌رو در پژوهش حاضر سعی شده است به شیوه تحلیلی- توصیفی تنها، شخصیت «مرگان»؛ یعنی اصلی‌ترین شخصیت رمان جای خالی سلوچ تحلیل و بررسی شود تا علاوه بر کشف صفات و ویژگی‌های بارز شخصیتی او، انگیزه اعمال این شخصیت در بسیاری از موقعیت‌های رمان، روشن شود. این پژوهش می‌تواند برای علاقه‌مندانی که به تحلیل شخصیت‌های رمان تمایل دارند، راهگشا باشد.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

نگارندگان در این پژوهش به دنبال پاسخ به پرسش‌های ذیل‌اند:

۱. شخصیت‌مرگان در رمان «جای خالی سلوچ» چه ویژگی‌هایی دارد؟
۲. این ویژگی‌ها بر مبنای چه اصلی از اصول الگوی شخصیتی هروشفسکی و در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند؟

از آنجایی که پژوهش حاضر به بررسی یکی از شخصیت‌های رمان «جای خالی سلوچ» می‌پردازد، معرفی پژوهش‌هایی درباره بررسی شخصیت در این رمان به صورت مجزا اهمیت دارد. نخست ذکر این نکته ضرورت دارد که تاکنون مقاله‌ای که در این رمان، منحصرأ شخصیت‌مرگان را براساس الگوی هروشفسکی بررسی کرده باشد، مشاهده نشد و پژوهش از این نظر تازگی دارد؛ اما مقالات متعددی را می‌توان نام برد که در آن شخصیت‌های رمان «جای خالی سلوچ» تحلیل شده‌اند؛ از جمله:

- مقاله «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی» از نصر اصفهانی و شمعی (۱۳۸۶) که در آن، نگارندگان، عنصر شخصیت را در ارتباط با دیگر عناصر ساختاری در رمان نام برده، بررسی کرده‌اند.

- پژوهش دیگر از ساسانی و علوی مقدم (۱۳۸۹) است. در مقاله «نقد و بررسی عناصر داستان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی، شخصیت‌پردازی، روایت و زاویه دید» با نقد و بررسی عناصر داستان جای خالی سلوچ از سه دریچه شخصیت‌پردازی، روایت و زاویه دید کوشیده‌اند جایگاه دولت‌آبادی را از زاویه عناصر قابل توجه در نقد ساختارگرایی در حوزه داستان، بررسی و ارزیابی کنند.

- مقاله «بررسی شخصیت در رمان جای خالی سلوچ» از وردی‌پسندی (۱۳۹۶) نیز عنصر شخصیت را در این رمان بررسی کرده است. نگارنده در این پژوهش علاوه بر اینکه تعدد و تنوع شخصیت‌ها را در رمان نام برده و بررسی کرده، ثابت نموده است که انتخاب شخصیت و شیوه پردازش آن‌ها تا چه حد در موفقیت این رمان نقش داشته است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تاکنون هیچ‌یک از شخصیت‌های رمان جای خالی سلوچ براساس الگوی هروشفسکی بررسی نشده است.

۱-۴. چارچوب نظری

بنجامین هروشفسکی در سال ۱۹۲۸ در ویلنیوس، پایتخت لیتوانی امروز به دنیا آمد و در سال ۲۰۱۵ درگذشت. او نظریه پرداز ادبیات در دانشگاه «ایندیانا» در بلومینگتون و به عنوان استاد ادبیات تطبیقی و

زبان و ادبیات عبری و اسلاوی و عضوی از آکادمی علوم و هنرهای آمریکا بود. برای تفهیم ویژگی‌های هریک از شخصیت‌ها در یک متن روایی، هروشفسکی بر دو عامل مهم تأکید دارد: نخست، نقش خواننده در فرایند تفسیر متن و دیگر تعمیم‌پذیری رفتار شخصیت‌ها که در ذیل به هریک به‌طور مجزا پرداخته می‌شود:

۱-۴-۱. نقش خواننده در فرایند تفسیر متن

در الگوی هروشفسکی به‌عنوان یک الگوی معنامحور، خواننده نقش مهمی در فرایند تفسیر متن دارد. معناگرایان معتقدند:

«شخصیت یک برساخت است که خواننده آن را از کنار هم چیدن نشانه‌های مختلف پراکنده در سرتاسر متن درست می‌کند» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۲).

معناگرایان شخصیت‌های داستانی را مثل افراد انسانی مطالعه می‌کنند. آن‌ها براساس گفتار، اعمال و ظاهر شخصیت‌ها، تکرار، تشابه، تضاد و استلزام این رفتارها و گفتارها و رابطه شخصیت با یکدیگر، شخصیت‌ها را بررسی می‌کنند تا به ویژگی‌های شخصیت آن‌ها دست پیدا کنند. تحلیل گران معنامحور برای شکل دادن به هویت شخصیت بر مشخصه‌های معنایی شخصیت، پیچیده بودن آن‌ها و شبکه روابط انسانی تأکید دارند (Hrushovski, 1988: ۶۳۵). شخصیت از نظر معتقدان به نظریه معنایی، تنها عاملی نیست که باید نقشی را بازی کند؛ بلکه هویت او، بسیار پیچیده است و از مجموعه‌ای از مشخصه‌های معنایی تشکیل می‌شود (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۷؛ ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۲). مثلاً رولان بارت در کتاب «اس/ضد» معتقد است که در داستان، عمل خواندن عبارت است از نامیدن یک شخصیت. او می‌نویسد:

«خواننده، هنگام خواندن داستان، مجموعه‌ای از خصایص شخصیتی/اشخاص داستان را در ذهن خود گرد می‌آورد و سپس با ترکیب این خصایص بر شخصیت مورد نظر، «نامی» می‌گذارد» (بارت، ۱۳۹۴: ۹۲).

چتمن (۱۹۸۷) نیز در شرح و بسط دیدگاه بارت، چنین می‌گوید:

«آنچه شخصیت را بدان می‌نامند، خصلت‌های شخصیتی است. درواقع از نظر چتمن، شخصیت، پارادایم خصلت‌هاست و خصلت، ویژگی‌ای فردی است که نسبتاً ثابت و پایدار است» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۳).

مایک بال، شخصیت‌ها را از طریق سیستمی از محورهای معنایی^۲ توصیف می‌کند (punday, 2003: 55-56)، نکته مهم در تمامی این اظهارات، آن است که کشف مشخصه‌های معنایی و نام‌گذاری این مشخصه‌ها در یک متن روایی عملی است که از سوی خواننده صورت می‌پذیرد و درحقیقت خواننده در روند جمع‌آوری اطلاعات و نامگذاری شخصیت، او را بازآفرینی می‌کند. هروشفسکی می‌گوید:

«اثر ادبیات، متنی است که توسط خواننده خوانده می‌شود. خواننده متن را درک می‌کند،

مواردی را که صریحاً به هم متصل نیستند، پیوند می‌دهد. (Hrushovski, 1998: 636).

خواننده از طرق مختلف می‌تواند به درک معنای موجود در عناصر داستانی برسد؛ نخست به صورت مستقیم که می‌تواند زنجیره‌ای از اطلاعات در یک فصل باشد و به صورت غیرمستقیم که می‌تواند به دو شکل نتیجه‌گیری از کل متن و بازسازی شدن رویدادها به وسیله خواننده باشد. به عنوان مثال در مشاجره بین دو عاشق درمورد آب و هوا یا بستن یا بازکردن پنجره، یک خواننده ممکن است یک نکته مهم در داستان؛ یعنی بحران در روابط متقابل آن‌ها را تشخیص دهد (همان: ۶۳۸). حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که تحلیل‌های معنایی شخصیت از سوی خواننده بر چه محورهایی انجام می‌شود؟ مایکل تولان، معتقد است تحلیل شخصیت‌های یک متن بر اساس مشخصه‌های معنایی، مستلزم مشخص کردن فهرست محدودی از ویژگی‌ها و صفاتی است که تحلیل‌گر، آن‌ها را در شناخت شخصیت‌های خاص، مهم و حیاتی می‌داند. از نظر او ابزارهایی که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد که عبارت است از: ۱- شیوه‌های نام‌گذاری شخصیت در متن: (از نظر ساده یا نمادین بودن اسم، ذکر یا عدم ذکر آن به وسیله نویسنده)، ۲- صفت: با کشف صفات شخصیت‌ها و از کنار هم قراردادن این صفات می‌توان به ویژگی‌های درونی شخصیت پی برد و سرانجام نامی برای آن‌ها تعیین کرد. ۳- ظاهر بیرونی شخصیت‌ها: (قیافه، پوشش و رفتار شخصیت‌ها) که منعکس‌کننده ذات درونی آن‌هاست. ۴- اعمال شخصیت‌ها: که شخصیت داستان به طور غیرصریح بر پایه چگونگی آن صورت می‌گیرد (تولان، ۱۳۸۶: ۱۶۲-۱۶۴).

۱-۴-۲. تعمیم‌پذیری رفتار شخصیت‌ها

از نظر هروشفسکی، گذار از نمود شخصیت و رسیدن به خصلت‌های شخصیتی به واسطه حضور مدارج

مختلف «تعمیم‌پذیری»، امکان‌پذیر است. او یکی از منتقدانی بود که بر شبکه روابط انسانی تأکید داشت و معتقد بود الگوهای متن، شبکه پیچیده‌ای از سلسله‌مراتب را ایجاد می‌کند. بدون چنین ساختارهای سلسله‌مراتبی، درک متن غیرممکن است (Hrushovski, 1998: 639). هروشفسکی می‌افزاید: متن، صرفاً تغییر عناصر برای ساختار طرح یا ایده‌ها یا هرچیز دیگری نیست؛ بلکه ارائه یک پیوستار آشکار است که منطق خاص خود را دارد و سازمان خود را دارد و خواننده از آن به ساختن «فرم» و «معنی» سوق داده می‌شود (همان: ۶۴۴)؛ البته درک و دریافت معانی مربوط به عناصر داستانی؛ مثلاً، شخصیت‌پردازی ممکن است شامل سازماندهی اطلاعات متفاوتی در یک شبکه کلی باشد که با تناسب‌هایی به یکدیگر مرتبط هستند (Hrushovski, 1978:102). باختین بر این باور است که هریک از شخصیت‌های رمان در حکم یک ملودی هستند و مجموع آن‌ها، نغمه‌های نهایی را می‌سرایند؛ به بیانی دیگر، آنان، یکدیگر را کامل می‌کنند، منش درونی هریک (همچون منش روانی آن‌ها) تنها در مناسبتی که با سایر شخصیت‌ها و با طرح اصلی رمان دارند، معنا می‌یابد (احمدی، ۱۳۷۰: ۹۸). هروشفسکی در کتاب *نظریه متن ادبی و ساختار داستان غیرروایی الگویی* را ارائه می‌دهد که در آن براساس اصل «تعمیم‌پذیری»، می‌توان به خصلت‌های شخصیت‌های داستانی پی برد. او معتقد است تعمیم‌دادن رفتار شخصیت‌ها و ترکیب آن با جنبه‌های دیگری از شخصیت، اعم از جهان‌بینی، گفتار و کردار و خصلت‌های فردی مانند فروتنی، غرور، بخشنده‌گی و غیره، شخصیت فرد را ایجاد می‌کند. او با ارائه نظریه‌ای در این زمینه، ساختار سلسله‌مراتب درختی را جهت رسیدن به خصلت شخصیت‌ها پیشنهاد می‌کند. هروشفسکی از برساختی که شخصیت نام دارد، ساختاری را ارائه می‌دهد که سلسله مراتبی شبیه درخت دارد و در آن عناصر شخصیت در مقوله‌هایی جای می‌گیرند که نیروی تکاملی شخصیت را افزایش می‌دهند؛ بنابراین با پیوند دو یا چند جزئیات در بطن یک مقوله وحدت‌بخش، الگویی مقدماتی حاصل می‌آید؛ مثلاً شخصی که هم مرتب با مادرش دعوا می‌کند و هم مرتب به دیدارش می‌رود، این رفتار به «رابطه فلان شخص با مادرش» یا «دوگانگی عاطفی» تعمیم می‌یابد و دعوای شخصیت با مادرش در کنار دیگر دعوای او در زیر عنوان «خلق و خوی زشت فلان شخص» تعمیم می‌یابد و اگر این رفتار شخص با تعمیم‌پذیری‌های مشابه در برخورد با دیگر افراد نیز مشاهده شود، با عنوان «روابط فلان شخص با مردم» عمومیت می‌یابد. پس می‌توان نتیجه گرفت این رفتار، جزئی از شخصیت اوست و این فرد به‌طور کلی آدم متناقضی است. (Hrushovski, 1988: 639). در پاسخ به این پرسش که معیار نام‌گذاری خصایص ویژه شخصیت چه باید باشد؟ هروشفسکی، اصولی

همچون تضاد، تکرار، تشابه، قیاس، معادل سازی و استلزام را معرفی می کند (Hrushovski, 1982: 71). برخی از این اصول نظیر تکرار، شباهت، تضاد و استلزام با اصول شلومیث ریمون کنان در نام گذاری خصایص ویژه شخصیت ها، مشترک است (ریمون کنان، ۲۰۰۵: ۴۱).

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. تحلیل شخصیت مرگان براساس الگوی هروشفسکی

با توجه به اصول ارائه شده در الگوی تعمیم پذیری رفتار شخصیت ها از سوی هروشفسکی نظیر تضاد، تکرار، تشابه، قیاس، معادل سازی و استلزام و مقایسه، بارزترین ویژگی های شخصیتی مرگان در رمان جای خالی سلوچ عبارت اند از؛ دوگانگی عاطفی، سماجت و سرسختی، غرور و مناعت طبع، دوراندیشی و زیرکی، خشونت، بی پروایی و جسارت، چابکی و مهارت، یأس و ناامیدی، آشفتگی و افسردگی، سرخوردگی، تردید و دودلی، استیصال و درماندگی و گوشه گیری و انزوا. در ذیل اصولی که تعیین کننده شاخصه های رفتاری مرگان هستند؛ یعنی مکانیسم هایی که در فرایند تعمیم پذیری رفتار مرگان در این رمان دخیل هستند و سبب نام گذاری خصلت های رفتاری او شده اند، به همراه شواهد مربوط بدان ذکر می شود:

۲-۱-۱. تضاد و تناقض

تضاد به دو شکل می تواند در رفتار شخصیت ها نمود داشته باشد؛ تضاد شخص با دیگری؛ یعنی شخصیتی نسبت به چیزی یا کسی رفتار متضادی داشته باشد؛ و دیگر، تناقض در وجود خودش که او را به چالش می کشد؛ برای مثال، پدری که به دلیل مسائل جزئی، فرزندش را با کمر بند سیاه می کند، شب هنگام از خواب بیدار می شود و روی فرزندش را درست می کند (Kenan, 2005: 41). نمونه هایی از تضاد رفتاری مرگان با دیگران و خودش در ذیل ذکر می شود: در رمان جای خالی سلوچ، بعد از غیبت سلوچ در وجود مرگان، حسّی دوگانه و متناقضی درباره سلوچ وجود دارد. این احساسات متناقض سبب می شود در نهایت، خواننده نیز نتواند احساس واقعی مرگان را نسبت به همسرش دریابد:

«ناگهان چیزی را گم کرده بود که درست نمی توانست بداند چیست. به نام شوی بود سلوچ؛ اما بحث، چیزی دیگر بود؛ شاید بشود گفت نیمی از خود مرگان گم شده بود؟ نمی دانست. نه دست بود و نه چشم بود و نه قلب. روحش، حسش، خودش گم شده بود.

او در هیچ دورهٔ عمر خود این جور که در این دم با شویش احساس یگانگی نکرده بود. چیزی می‌سوزاندش. کهنه خاکستری که همه چیز روزگاران مرگان را پوشانده بود، یک دم از روی قلب او رفته می‌شد. سلوچ، عشقی کهنه زنگ زده، مهری آمیخته به رنج. ناگهان دریافت این که چقدر سلوچ را می‌خواست و می‌خواهد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۹ و ۱۰).

ولی در لحظات دیگر، رفتاری متفاوت از حس قبل خود نسبت به سلوچ ابراز می‌کند:

«رفت هه خوبه. رفت که برود. برود از کله خواجه هم آن طرف‌تر برود! برود مگر چه می‌شود؟ گرگم می‌خورد؟» (همان: ۱۲).

و در پاسخ پسر خود «آبر او» می‌گوید:

«به گور پدرش رفت. رفت به سر قبر باباش. سر گور آن مرد که قوزی. به سر خشت مادرش رفت. من چه می‌دانم، رفته. نیست شده نمی‌بینی؟ نیست. بگذار برود. گور پدرش آب هم از آب تکان نمی‌خورد. مگر کم هستند زن‌های بی‌شوی؟ مگر کم بودند مردهایی که رفتند و نیامدند؟ نه گریه ندارد. بگذار هرکس به راه خود برود. بگذار هر نخ - آب بستر خود را بجوید. گور پدرش! (همان: ۲۵)

نمونه‌ای دیگر از تناقض رفتاری مرگان را در طرز برخورد او با «عباس» پسر بزرگ‌ترش می‌بینیم. در بخشی از رمان، عباس که خواهر کوچک‌ترش «هاجر» را به شدت زیر مش و لگد می‌گیرد تا مخفیگاه مس‌ها را بروز دهد، مرگان با سیخ تنور عباس را تهدید می‌کند و در سرمای شدید زمستان او را از خانه بیرون می‌کند (همان: ۷۴ و ۷۵). باوجود نفرت شدید مرگان نسبت عمل عباس و اینکه بیش از همه، او مایهٔ عذابش بود؛ ولی بعد از بیرون راندن عباس، شاهد یک حس شفق‌آمیز دیگری نیز از سوی مرگان هستیم:

«آرامش از او گریزان بود. دلش می‌تپید. بیرون سرد بود. خشکه سرمای کویر. حالا آن یک ملخ بچه چه می‌کرد؟ مرگان دلش می‌خواست برخیزد بیرون برود، مچ دستش را بگیرد و به خانه بیاردش. گیر افتاده بود. دچار خود شده بود. قلبش چنگ می‌شد» (همان: ۷۶).

نمونهٔ دیگر بعد از ماجرای تجاوز سردار به مرگان است. بعد از این تعرض، دوگانگی درونش، بافت منظم روحش را برهم زد. دولت‌آبادی در وصف احوال مرگان می‌گوید:

«درد اینجاست که هنوز نتوانسته‌ای در قبال آنچه بر تو روا شده، وضع قاطعی بیایی. از آن بیزار یا بدان خرسند باشی. تماماً از خود برانی‌اش یا قبولش بداری. به چارمیخ کشیده

شده‌ای. نمی‌توانی بدانی به کدام سوی باید بروی. کشش و بیزاری. خواستن و واپس زدن.
جدال» (همان: ۳۰۶).

نمونه‌های بالا به‌عنوان ویژگی «دوگانگی عاطفی» در شخصیت مرگان نمود پیدا کرده است؛ ویژگی‌ای که بعد از رفتن سلوچ، به‌سان اولین علانم بحران و آشفتگی در وجود مرگان نمایان شده، سپس در پایان رمان، به‌نوعی سرخوردگی و انزوا می‌انجامد. ساختار سلسله‌مراتب درختی که هروشفسکی جهت نیل به خصلت شخصیت‌ها پیشنهاد کرده است، درمورد ویژگی دوگانگی عاطفی شخصیت مرگان عمومیت پیدا می‌کند؛ به‌طوری که این دوگانگی از وجود خود مرگان شروع شده، در رفتارش با فرزندانش سپس در طرز برخورد او با برخی از اهالی روستا نمود پیدا می‌کند.

۲-۱-۲. تکرار

در توضیح این اصل باید گفت: اگر شخصی بنابر دلایلی در داستان رفتاری را مرتب تکرار کند، می‌توان آن را رفتار ویژه به‌شمار آورده و بر آن نامی نهاد (Hrushovski, 1988: 636). یکی از ویژگی‌های رفتاری مرگان که با اصل تکرار می‌توان به آن رسید، «سرسختی و سماجت» اوست. در قسمتی از داستان، سالار عبدالله که برای طلب پنج من مس خود به خانه مرگان می‌آید، با سرسختی مرگان در پس‌ندادن مس‌ها مواجه می‌شود؛ تا آنجا که جدال فیزیکی بین این دو شکل می‌گیرد و باهم گلاویز می‌شوند. مرگان، سالار را به باد دشنام می‌گیرد:

«ورخیز برو بیرون مردکه خام طمع. قد و قواره‌ات را از خانه من ببر بیرون. ببین چه اولدرم بلدرمی برای من راه انداخته گفتار. نان ندارم بدهم بچه‌هایم بخورند، تازه او آمده و می‌خواهد چهارتکه مسی را که برایم مانده از دندان من بیرون بکشد» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۱).

وقتی هم سالار با دیگ و تاس و مشربه‌ای که در دست داشت، به سوی در هجوم برد، مرگان از پشت سر به سالار پرید، مندیل او را از سر کشید و به ته اتاق پراند. مرگان با سالار گلاویز شد، میان پای‌های سالار نشسته، دست به قاچ مرد برده بود. سالار فریاد در گلو تقلا می‌کرد تا خود را برهاند؛ اما مرگان او را رها نمی‌کرد. می‌کشید، می‌پیچاند و می‌کشید. فغان سالار به هوا می‌رفت. کنده زانویش را محکم به شانه مرگان کوبید. مرگان غلتید. مرگان بی‌رمق از درد شانه خود را به میانه کشاند و دندان در گرده پای مرد فروکرد. سالار جیغ کشید و به لگد مرگان را پس انداخت. مرگان به طویله دوید. بیلچه کهنکینی سلوچ را برداشت بالا برد و باچشم‌های وادریده و لب‌هایی که کف بیرون داده بودند گفت:

«سالار عبدالله! خونت پای خودت. می‌کشمت. من از جان سیرم. سالار سربرهنه پا از زمین کند و خود را از در به حیاط خانه انداخت» (همان: ۳۱-۳۳).

مرگان با سرسختی تمام اجازه نداد حتی یک تکه مس از خانه او کم شود. تکرار چنین رفتاری از سوی مرگان در بخش دیگری از داستان نیز خصلت سماجت و سرسختی او را بیش از پیش نشان می‌دهد. زمانی که سالار عبدالله دوباره به همراه کدخدا نوروز برای گرفتن تکه‌های مس به خانه مرگان می‌رود، او در پاسخ کدخدا و سالار که مس‌ها را از او طلب می‌کردند، خاموش بود و مثل افعی روی گنج محکم بر زمین نشسته بود. خوش نمی‌داشت زیر پرخاش و تشر کدخدا و سالار زانوهایش بلرزد. این بود که مثل سندان در زمین نشسته بود و وقتی سالار از او خواست قسم بخورد که مس‌ها را پنهان نکرده، چنان رفتاری از خودش نشان می‌دهد که کدخدا و سالار درماندند:

«مرگان از جا کند و سوی هاجر دوید دخترش را بغل گرفت، محکم به ته سر او کوبید و گفت: دخترم را کفن کرده باشم اگر من خبر از چیزی داشته باشم» (همان: ۶۴).

کربلا نوروز که مرگان را می‌شناخت و می‌دانست که اگر کار بیش از این بیخ پیدا کند، مرگان ابا ندارد از اینکه هاجر را سر دست بلند کند و به کله سالار بکوبد، برای همین میانه را گرفت و سالار عبدالله را به گرفتن همان چند تکه مس شکسته و پاره راضی کرد. یکی دیگر از ویژگی‌های رفتاری مرگان که از طریق تکرار قابل اثبات است، «غرور و مناعت» طبع اوست. او بعد از هجرت سلوچ به دروغ به اهالی روستا می‌گوید که سلوچ پول خوراک و گوشت بچه‌ها را برایش می‌فرستد. دلیل چنین رفتاری از سوی مرگان برای حفظ غرور زنانه‌اش در برابر مردم روستاست؛ برای آن است که به مردم «زمینج» بفهماند، سلوچ برای همیشه آن‌ها را رها نکرده است و بچه‌هایش به هیچ عنوان گرسنه نیستند و او به کسی محتاج نیست (همان: ۱۱۸ و ۱۱۹). یکی دیگر از نمونه‌های مناعت طبع او، آن بخش از داستان است که مرگان در خانه کربلایی خداداد با آنکه گرسنه است، دست به چای و نان نمی‌برد و اذعان می‌کند که سیر است (همان: ۱۹). بنابر نظر هروشفسکی با پیوند دو یا چند جزئیات در بطن یک مقوله وحدت‌بخش، الگویی مقدماتی حاصل می‌آید و می‌توان نامی بر شخصیت‌ها نهاد. معیار نام‌گذاری خصیصه ویژه مرگان در این مقوله توجه و دقت به جزئیات رفتاری مرگان و تکرار واکنش‌های رفتاری او در موقعیت‌های مختلف است.

۲-۱-۳. تشابه

اگر رفتار شخصیت در موقعیت‌های مختلف، شبیه هم باشد و این رفتارها عللی داشته، جزئی از

شخصیت او شده باشد، آن رفتار خصلت‌های رفتاری شخصیت خواهد بود. مثلاً شخصی که مانع دفن پدرش شده، در موقعیت دیگری از روایت، مانع از دفن معشوقش می‌شود که می‌تواند بر علاقه زیاد او به این دو نفر یا مرده‌پرستی او دلالت کند (ریمون کنان، ۲۰۰۵: ۴۱). یکی از خصلت‌های رفتاری مرگان که از طریق اصل تشابه می‌توان به آن دست یافت، ویژگی «دوراندیشی و زیرکی» اوست. بعد از آنکه مرگان با سماجت خود توانست چند تکه مس شکسته را در ازای بدهکاری سلوچ بر سالار عبدالله تحمیل کند، کد خدا که متوجه نارضایتی سالار عبدالله می‌شود، به او می‌گوید:

«وردار. همین چار تکه مس را بردار تا بعداً برسیم به باقیمانده/ش» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۶۴).

مرگان بلافاصله می‌گوید:

«دیگر باقیمانده ندارد کد خدا! یا همین مس‌ها را می‌برد و حسابان سربه‌سر می‌شود یا اینکه من نمی‌گذارم یک پیاله هم کسی از خانه‌ام بیرون ببرد. خون به پا می‌کنم» (همان: ۶۵).

و در جواب سالار عبدالله که اصرار به گرفتن بقیه مس‌ها داشت، خود را روی دست‌های سالار انداخت و گفت:

«باقی ندارد. حالت شد؟ سربه‌سر. می‌خواهی سربه‌سر، نمی‌خواهی بگذار سر جایشان» (همان).

زیرکی و دوراندیشی مرگان در آنجاست که بر آن است تا زمانی که سالار را مجاب نکند که با همان مس‌های شکسته و بی‌مصرف، حسابان صاف شده، اجازه ندهد که پا از خانه‌اش بیرون بگذارد. مرگان در حقیقت فکر آینده را می‌کند تا مجبور نباشد هر ساعت سرش را جلوی سالار پایین نگه دارد و سالار همیشه خودش را طلبکار او نداند. مرگان که از قبل پیش‌بینی کرده بود، سالار مجدداً برای پس گرفتن طلب خود برمی‌گردد، پیشاپیش مخفیانه ظروف مسی را زیر خاک مدفون کرد. مشابه چنین رفتاری از حزم و آینده‌نگری مرگان در واگذار نکردن زمین به میرزا حسن و همدستانش نیز مشاهده می‌شود و آن زمانی است که میرزا حسن، کربلایی نوروژ و چند نفر دیگر از سرمایه‌داران روستای زمینج تصمیم می‌گیرند زمین‌های دامنه ریگ؛ یعنی «خدا زمین» را جهت کاشت نهال پسته و گرفتن وام به ثبت برسانند و مرگان حاضر نمی‌شود تکه زمین خود را به آن‌ها واگذار کند؛ گویی مرگان عاقبت چنین طرحی را از پیش دریافته بود و سرانجام هم مشخص می‌شود که حق با مرگان بود؛ میرزا حسن بعد از گرفتن وام فرار می‌کند و روشن می‌شود قصه کاشت نهال پسته، هموار کردن زمین و

آوردن مکینه و... همه برای فریب مردم و همه نمایی برای گرفتن وام بود.

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که براساس اصل تشابه درباره مرگان صدق می‌کند، «سرسختی و سماجت» مرگان است. در بخشی از رمان، مرگان برای جلوگیری از تصرف زمین به وسیله میرزا حسن، به همراه عباس در داخل زمین دیمی گودالی می‌کند، در آن می‌نشیند و از جایش تکان نمی‌خورد (همان: ۲۱۸). گویی مرگان خودآگاه یا ناخودآگاه حفظ هویت و شخصیت برپادرفته خود را در گرو حفظ خدازمین می‌داند. این سماجت تا آنجا ادامه می‌یابد که اگر میرزا حسن تراکتور را خاموش نکرده بود آبرو، مادر را زیر تیغه آن تکه‌تکه می‌کرد (همان: ۳۷۱).

ویژگی رفتاری دیگر مرگان، «خشونت» است. این ویژگی رفتاری مرگان را هم در رفتار او با تک-تک فرزندان می‌توان دید و هم در تعامل با دیگر اهالی زمینج. در رفتار با ابرو مثلاً، آنگاه که ابرو از تب سوزان جان سالم به درمی‌برد و یا آنجا که عباس را تنبیه می‌کند و عباس مجبور می‌شود شب را در سرمای خشک کویر صبح کند (همان: ۱۱۷)، مرگان به عنوان مادر نه تنها ذره‌ای نسبت به آن‌ها اظهار مهرورزی نمی‌کند؛ بلکه درصدد است، هرطور شده احساس ترحم بدان‌ها را در وجود خود سرکوب کند و یا آنگاه که در قسمتی از داستان با مخالفت و ترس هاجر از ازدواج با علی گناو مواجه می‌شود، به جای دلداری دادن به دختر خردسالش، او را به باد کتک می‌گیرد (همان: ۱۹۷)؛ گویی پرخاش و واکنش‌های سخت عادت مرگان شده بود و عادت مهربانی او غصب شده بود. در سطحی گسترده‌تر در برخورد با برخی زنان روستا نیز ویژگی خشونت مرگان نمایان است؛ مثل برخورد زننده و نیش‌وکنایه‌های آزاردهنده او با زهرا یکی از دختران سالخورده ده که نتوانسته بود ازدواج کند (همان: ۲۰۰).

۲-۱-۴. قیاس

اصل قیاس؛ یعنی با مقایسه کردارها و کنش‌های شخصیت با دیگر شخصیت‌ها و تعمیم آن در موقعیت‌های مشابه می‌توان به برخی دیگر از ویژگی‌های رفتاری او دست یافت (Hrushovski, 1988: 639). براساس اصل قیاس، منش و رفتار درونی و روانی هریک از شخصیت‌های رمان، تنها زمانی معنا می‌یابد که در ارتباط با سایر شخصیت‌ها باشند (احمدی، ۱۳۷۰: ۹۸). یکی از ویژگی‌هایی که برپایه قیاس درباره شخصیت مرگان مصداق پیدا می‌کند، «بی‌پروایی و جسارت» اوست. اظهار عشق بی‌پروا و بی‌پرده مرگان نسبت به سلوچ در عهد جوانی و در مقایسه با دیگر دختران روستا قابل تأمل است؛ اینکه او بدون توجه به حرف مردم و خرده‌گیری و نگرش سنتی آن‌ها، بی‌پرده به سلوچ عشق

می‌ورزید، در حالی که دیگر دختران ده از بی‌پروایی او متعجب بودند. ویژگی دیگر او که از طریق مقایسه می‌توان به آن رسید، «چابکی و مهارت» اوست. زمانی که کردارهای مرگان با رفتار دیگر زنان ده، نظیر رقیه (زن علی گناو) و مسلمه (زن کدخدا نوروز) قیاس می‌شود، این ویژگی بیش از پیش بارز می‌شود. مسلمه با آنکه همچون مرگان نباید عاری از تجارب یک زن کارکشته روستایی باشد، در زمان دوشیدن شیرگاو نمی‌تواند پوزه‌بند گوساله را ببندد و در نهایت این مرگان است که با مهارت زیاد گردن گوساله را زیر بغل می‌گیرد و آن را از مادرش دور نگه می‌دارد (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۷). یا در قیاس با رقیه، همسر «علی گناو»، آنگاه که مادرشوهرش زیر خروارها برف مدفون می‌شود، رقیه مانند دیگر زنان و مردان زمینج، تنها نظاره‌گر است و باز هم این مرگان است که به خود جرئت می‌دهد و برای نجات مادر علی گناو، زیر سقف نیمه فرو ریخته می‌ایستد. بعد دو سه تا از جوان‌ها به غیرت می‌آیند، برف‌ها را کنار می‌زنند، تنه کوبیده و له شده تنه علی گناو را که معلوم نیست مرده یا زنده باشد از زیر خشت و خاک بیرون می‌آورند (همان: ۱۰۸). یکی دیگر از شواهدی که بر ویژگی «چالاک» مرگان اشاره دارد و از راه قیاس می‌توان به آن رسید، مقایسه رفتار او با دیگر مردان پیرامونش است. زمانی که مولامان (برادر مرگان)، آبراو و مراد پسر صنم برای بالا کشیدن شتر سردار از داخل قنات سرباز می‌زنند، این مرگان است که به مردان زمینج در بیرون کشیدن شتر از داخل قنات کمک می‌کند (همان: ۳۹۳). این کنش‌ها زمانی که در کنار کردارهای دیگر مرگان، نظیر شستن جنازه، کفن و دفن میت، بریدن ناف نوزاد، کندن گور، حمل جنازه، گنج کاری خانه‌های مردم، کار در مجالس عروسی و روضه‌خوانی و... قرار می‌گیرد، تفاوت او را با دیگر زنان ده بیش از پیش نمایان می‌کند. همین ویژگی‌ها سبب شده بود که مردم به مرگان احترام بگذارند و از او بیمی داشته باشند و کسی جرئت نداشته باشد به او تحکم کند (همان: ۱۹۹). یکی دیگر از شواهدی که با اصل قیاس، «دوراندیشی» مرگان را نشان می‌دهد، مقایسه رفتار او با «اصغر غزی» پسر صنم یکی از اهالی زمینج است. مرگان که بو برده بود، هدف میزراحسن از تقبل پرداخت هزینه سفر مراد (برادر اصغر غزی) آن است تا بعدها در ازای آن، تکه زمین خدازمین را از چنگشان در بیاورد، خطاب به مراد می‌گوید: حاضر است مخارج سفر او را بدهد؛ ولی در مقایسه با این رفتار او، اصغر غزی بدون اندیشه و ذره‌ای درایت درمورد عاقبت زمین، راضی به پرداخت هزینه راه به مراد نمی‌شود و به این فکر نمی‌کند که کربلایی نوروز، میزراحسن و سالار عبدالله با پرداخت این هزینه در آینده می‌توانند سهم زمین مراد را به راحتی از چنگ او در بیاورند (همان: ۲۱۲).

۲-۱-۵. معادل سازی

معادل سازی؛ یعنی معادل وضعیت یا رفتار یک شخصیت، یک تصویر بیرونی وجود دارد (Hrushovski, 1988: 638). دریافت چنین قرائنی از متن به صورت توازی است؛ یعنی تصاویر یا وقایع بیرونی، به طور ضمنی با توجه به آنچه در اصطلاح نقد نو «هم پیوند عینی» (پاینده، ۱۳۹۷: ۳۰) خوانده می شود، می تواند نماد یا نمودی از احوال درونی شخصیت ها باشد. نمونه ذیل توصیفی از ابرهای دلگیری است که راه را بر خورشید بستند و... این نوع توصیف از خورشید، ابر و کویر دقیقاً در زمانی است که سلوچ بی خبر رفته است و مرگان را با کوهی از مشکلات تنها گذاشته است. این وصف می تواند از باب تداعی معانی حاکی از احوال درونی؛ یعنی «یأس و ناامیدی و اندوه» مرگان باشد که با امر عینی تصریح شده است:

«خورشید همچنان در لایه ای از ابرهای خشک و بی رمق، ابرهایی که شادی دل هیچ دهقانی را بر نمی انگیزند، گم بود. اثر ابرهایی چنین، تنها این بود که راه بر خورشید می گرفتند. سودشان تنها نیرویی بود که به سرما می دادند و گزشتی که به باد و دلگیری را به حد می رساندند. ریگستان و کویر زیر سینه سردشان قاق کشیده و پوسته شان پنداری یخ بسته بود. چغندر. احمی چغندر به چهره داشتند و با هرچه بود و نبود قهر می نمودند. پادری عبوس، فرزند مرده» (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۲۳).

نمونه دیگر بعد از ماجرای تعرض سردار شتردار به مرگان است که «غم و آشفتگی» وجود مرگان را فرامی گیرد، نویسنده برای نمود حالت درونی مرگان که سعی دارد غم و اندوه ناشی از این رویداد را در خود فروخورد و فریادش را پنهان بدارد، بیابان را این گونه توصیف می کند:

«بیابان همه شب فریاد و همه شب شیون. زوزه شغال ها. زوزه شغال ها» (همان: ۳۰۱).

یا نمونه ذیل را که وصف طبیعت است، می توان در توازی با ویژگی «افسردگی و آشفتگی» مرگان پس از ماجرای افتادن عباس در داخل چاه و خزیدن مار روی بدنش و پیرشدن عجیب او در طول یک شب قرار داد:

«پاییز؛ خشکیده و تکیده و خاموش. چغندر و سوخته و بردبار. پاییز. پاییز برگ های زرد.

برهوت بادهای سرگردان. چنار برپاست» (همان: ۲۹۴).

یکی از محققان با توجه به در نظر گرفتن چنین توصیفاتی، شخصیت مرگان را با نگاه اکوفمنیستی تحلیل کرده است و به پیوند و یگانگی زن و طبیعت اشاره می کند و می گوید؛ مرگان با عناصر طبیعت

گره خوردگی معنایی و مفهومی یافته است که این امر یادآور ارتباط زن و طبیعت در خاطره جمعی ما از زندگی بدوی است» (پورقریب، ۱۳۹۷: ۱۷).

۲-۱-۶. استلزام منطقی

استلزام منطقی در حقیقت همان استلزام داستانی است و دارای اشکال مختلفی است: ۱- برخی نشانه‌های جسمی می‌تواند دلیل بر بعضی خصوصیات روانی باشد؛ مثلاً می‌توان گفت: شخصی که ناخن می‌جود فرد عصبی است. ۲- برخی نشانه‌های روانی، می‌تواند دلالت بر ویژگی روانی دیگر باشد. ۳- مجموعه‌ای از نشانه‌های روانی و جسمی می‌تواند نشان‌گر برخی خصوصیات روانی شخصیت باشند. (گاروی، ۱۹۷۶: ۵-۷۴). در رمان جای خالی سلوچ برای مرگان، رویدادها و ماجراهایی اتفاق می‌افتد که تأثیر مخربی بر روح و روان او می‌گذارد و سبب «سرخوردگی و آشفتگی» درونی او می‌شود. تحت تأثیر همین سرخوردگی‌هاست که ویژگی خشونت‌های بی‌دلیل و «شک و تردید» در رفتار مرگان در برابر فرزندان و سایرین دیده می‌شود. مزاحمت‌های گاه و بی‌گاه کربلایی خداداد برای مرگان و شنیدن خبر مرگ سلوچ از زبان برادر و در ادامه داستان، مسائلی چون واگذاری زمین از سوی عباس، آبراو و علی گناو (شوهر هاجر) برخلاف میل مرگان به میرزاحسن و همدستانش و پشت کردن آن‌ها به مرگان، پیرشدن و از زبان افتادن عباس، عروسی نابهنگام هاجر و فرار کردن او در شب عروسی، از دست رفتن تکه زمین دیم، خواستگاری و هن‌آور کربلایی دوشنبه از مرگان، آرامش را از او سلب کردند و سبب اندوه، خشونت و آشفتگی درونی مرگان شدند:

«این بود که از کوره در می‌رفت و تا به خود بیاید می‌دید که این و آن را گزیده است و

بیش از همه بچه‌هایش را به نیش زبان رنجانده است، پس آشفته می‌شد» (دولت‌آبادی،

۱۳۹۰: ص ۲۷۳).

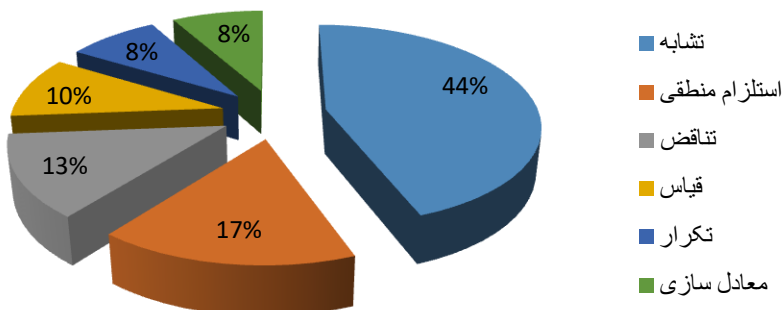
رفتار خشن مرگان را بیش از همه در رفتار او با فرزندانش می‌بینیم. در قسمتی از داستان، مرگان با خشونت هرچه تمام‌تر و بدون اینکه به اشک‌ها و ناله‌های هاجر توجه کند، صورتش را بند می‌اندازد و مدام بر هاجر نهیب می‌زند (همان: ۲۷۳ و ۲۷۴). سکوت و افسردگی مفرط، وضعیتی بود که پس از دست‌درازی سردار به مرگان بر وجود او و بر روح و روانش عارض شده بود. دقیقاً بعد از این ماجراست که شخصیت مرگان به شدت متحول می‌شود و دیگر از آن مرگان چالاک و کاری‌خبری نیست و او منزوی، کم‌حرف، سرخورده و ملتهب می‌شود. از قول یکی از محققان، هتک حرمت، «نیروی زنده و پرشور مرگان را که در نوع خودش کم‌نظیر است به نشیب می‌آورد و خود مقدمه‌ای

است بر تحوّل نهانی شخصیت وی و تشدید عزم او به ترک ده و پیوستن به شوی» (رحمانی و کمار، ۱۳۹۵: ۱۶۸). در اثر این التهاب و فشار روحی بود که با دیدن سردار در روضه خوانی خانه ذبیح‌الله «یکه خورده بود، انگشت پا به پاچه تنبانش گرفته و سکندری رفته بود. تا استکان به سنگ کنار گودال گرفته و تیخیل شده بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۱۳). از زنی مثل مرگان چنین بی‌دست و پایی بعید بود. کسر شأن همچو زنی بود که دست و پای خود را در کار گم کند؛ زنی که در سرسختی از سنگ و فولاد نیز مستحکم‌تر بود و به مردانی چون سالار عبدالله، کربلایی دوشنبه، میرزا حسن و کدخدا نوروز روی خوش نشان نمی‌داد و در مقابل آن‌ها کوتاه نمی‌آمد، زنی که برای حفظ آبرویش شانه به شانه مردان کار می‌کرد تا لقمه نانی برای پرکردن شکم بچه‌هایش فراهم آورد، اکنون در زندگی شخصی خود از عهده مهر فرزندان خود بر نمی‌آید. این است که درهم می‌شکند، تا می‌شود. آشفته‌گی مرگان تا آنجاست که در اواخر داستان از او شخصیتی مالیخولیایی می‌سازد، او دیگر مثل گذشته نمی‌تواند راحت بخوابد و توهم و کابوس لحظه‌ای او را رها نمی‌کنند:

«بی‌حس و حال روی جایش افتاده؛ اما به خواب نرفت. کوفتگی تن و آشفته‌گی خیال باهم در کشمکش بودند و از این میان چیزی جز کابوس نمی‌زایید. شیخ به هم گره‌خورنده و از هم دورشونده. شکل‌هایی که نه زبان یکی داشتند و نه زمان. شکل‌هایی که پیش از این نیازموده‌شان بود. ندیده‌شان بود. پندارهای واهی. جلوه‌های چهره‌های عجیب. این مرد که بود که بر آستانه در ایستاده بود؟ این زن که بود که به موهایش آویزان بود، جیغ می‌کشید و جیغ می‌کشید...» (همان: ۴۰۲).

چنین توهمی در آخرین پاراگراف رمان نیز دیده می‌شود (همان: ۴۰۵).

نمودار فراوانی شاخصه‌های رفتاری مرگان ...



شکل ۱. نمودار فراوانی

۳. نتیجه گیری

هروشنفسکی برای تفهیم ویژگی‌های شخصیت‌ها در یک متن روایی بر دو عامل مهم تأکید دارد: نخست، نقش خواننده در فرایند تفسیر متن و دیگر تعمیم‌پذیری رفتار شخصیت‌ها. مطابق الگوی هروشنفسکی درباره معیار نام‌گذاری خصایص ویژه شخصیت‌ها؛ یعنی تضاد، تکرار، تشابه، قیاس، معادل‌سازی و استلزام منطقی، بارزترین ویژگی‌های شخصیتی مرگان در رمان جای خالی سلوچ که از سوی خواننده در این متن روایی کشف شده، عبارت‌اند از دوگانگی عاطفی، سماجت و سرسختی، غرور و مناعت طبع، دوراندیشی (آینده‌نگری) و زیرکی، خشونت، بی‌پروایی و جسارت، چابکی و مهارت، یأس و ناامیدی، آشفته‌گی، افسردگی و سرخوردگی، تردید و دودلی، استیصال و درماندگی و گوشه‌گیری و انزوا. بعد از بررسی ویژگی‌های شخصیتی مرگان روشن شد در میان این اصول، اصل تشابه و اصل استلزام منطقی، بیش از سایر موارد تعیین‌کننده خصلت‌های شخصیتی اوست و ویژگی سماجت و سرسختی و سرخوردگی و استیصال، بارزترین مشخصه معنایی اوست. نویسنده با قراردادن مرگان در شرایط و جایگاه زنی یگه و بی‌پناه، زنی که با رفتن مردش، طلبکاران به خانه او هجوم می‌برند، پسرانش به او پشت کرده، برخی از مردان روستا نیز از او سوءاستفاده می‌کنند، همه این وقایع تلخ زمینه را برای بروز مشکلات روحی و روانی و تحوّل چشمگیر شخصیتی مرگان فراهم می‌آورد؛ به گونه‌ای که مرگان آن شخصیت سرسخت و مستحکم اوّل رمان در اثر مشکلات و مصائب زندگی رفته‌رفته تنهاتر، مأیوس‌تر و آشفته‌تر می‌شود و در آخر رمان به شخصیتی افسرده، منزوی و درمانده تبدیل می‌شود.

کتابنامه

احمدی، بابک. (۱۳۷۰) ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.

اخوت، احمد. (۱۳۷۱) دستور زبان داستان. اصفهان: چاپ‌خانه اصفهان.

بارت، رولان. (۱۳۹۴) اس/ضد، ترجمه سپیده شکری‌پور. تهران: افراز.

پاینده، حسین. (۱۳۹۷) نظریه و نقد ادبی، چاپ اوّل. تهران: انتشارات سمت.

پورقرب، بهزاد. (۱۳۹۷) «نقد فمینیستی بوم‌گرای رمان جای خالی سلوچ». پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی، سال ۸. شماره ۲، ص ۱۷-۲۴.

تولان، مایکل. (۱۳۸۶) *روایت‌شناسی، درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی*، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت).

چهلتن، امیرحسن؛ فریاد، فریدون. (۱۳۸۰) *محمود ما نیز مردمی هستیم*. تهران: نشر چشمه و فرهنگ معاصر.

دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۹۰). *جای خالی سلوچ*، چاپ هفدهم. تهران: چشمه.

رحمانی، کیومرث؛ کمار، سوبه‌اش. (۱۳۹۶) «خشونت علیه زنان در رمان جای خالی سلوچ و رمان گودان». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. دوره ۲۲. شماره ۱، صص ۱۸۱-۱۵۷.

ریمون کنان، شلومیت. (۱۳۸۷) *روایت داستانی، بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری. تهران: نیلوفر.

زرافا، میشل. (۱۳۶۸). *ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی*، ترجمه نسرین پروینی. تهران: فروغی.

ساسانی، بهناز؛ علوی مقدم، مهیار. (۱۳۸۹)، «نقد و بررسی عناصر داستان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی، شخصیت‌پردازی، روایت و زاویه دید». *پنجمین همایش پژوهش‌های ادب*، صص ۲۳۹۰-۲۴۰۷.

سی، آرتور، کلارک و همکاران. (۱۳۷۸) *هزارتوی داستان*، ترجمه نسرین مهاجرانی. تهران: چشمه.

محمدی فشارکی، محسن؛ خدادادی، فضل‌الله. (۱۳۹۷) *فرهنگ توصیفی اصطلاحات روایت‌شناسی*. تهران: *سوره مهر*.

نصر اصفهانی، محمدرضا؛ شمعی، میلاد. (۱۳۸۶). «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی» *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال پنجم، صص ۱۵۳-۱۷۶.

وردی‌پسندی، زیبا. (۱۳۹۶). «بررسی شخصیت در رمان جای خالی سلوچ». *ماهنامه پژوهش ملل*، دوره دوم. شماره ۲۳، صص ۱۲۷-۱۴۰.

References

- Garvey, James (1976), characterization in narrative, poetics, Vol. seven, p.75-75.
- Hrushovski, Benjamin (1982), An Outline of Integrational Semantice An Understanders Theory of Meaning in Context. , Vol. 3, No. 4 , pp. 59-88

Published by: Duke University Press.

Hrushovski, Benjamin(19^{۸۸}), Theory of the Literary Text and the Structure of Non-Narrative Fiction: In the FirstEpisode of War and Peace Source: Poetics Today, Vol. 9, No. 3, pp. 635-666 Published by: Duke University Press.

Hrushovski,Benjamin(1979), the structure of semiotic objects.A three dimensional model, Poetics Today,1,1-2,363-79.

"In Memory of Benjamin Harshav". Stanford University Press Blog. Retrieved 2020-08-14.

Punday, Daniel.(2003), narrative of bodies. London:palgrave macmilan.

Rimmon-Kenan,Sholmith.(2005).Narrative fiction: contemporary Poetics, London:Routledge.

Garvey,James (1976),characterization in narrative,poetics, Vol.seven, p.75-75.

Hrushovski, Benjamin(19^{۸۲}),An Outline of Integrational Semantice An Understanders Theory of Meaning in Context. , Vol. 3, No. 4 , pp. 59-88

Published by: Duke University Press.

Hrushovski, Benjamin(19^{۸۸}), Theory of the Literary Text and the Structure of Non-Narrative Fiction: In the FirstEpisode of War and Peace Source: Poetics Today, Vol. 9, No. 3, pp. 635-666 Published by: Duke University Press.

Hrushovski,Benjamin(1979), the structure of semiotic objects.A three dimensional model, Poetics Today,1,1-2,363-79.

"In Memory of Benjamin Harshav". Stanford University Press Blog. Retrieved 2020-08-14.

Punday, Daniel.(2003), narrative of bodies. London:palgrave macmilan.

Rimmon-Kenan,Sholmith.(2005).Narrative fiction: contemporary Poetics, London:Routledge.

Ahmadi, Babak. (1370) *Text Structure and Interpretation*. Tehran: Markaz.

Okhovat, Ahmad. (1371) *Story Grammar*. Isfahan: Isfahan Printing House.

Barth, Roland. (2014) *S/Z*, translated by Sepideh Shokripour. Tehran: Afraz.

Payandeh, Hossein. (2017) *Theory and Literary Criticism*, first edition. Tehran: Samt Publications.

Pourqarib, Behzad. (2017) "Feminist Criticism of *the Novel Selouch's Vacancy*".

- Research Institute of Human Sciences and Cultural Studies*, Year 8. Number 2, pp. 17-24.
- Tolan, Michael. (2006) *Narratology, Linguistic-Critical Approach*, translated by Sayeda Fatemeh Alavi and Fatemeh Nemati. Tehran: Organization for Studying and Compiling Humanities Books of the University (Samt).
- Cheltan, Amir Hassan; Faryad, Fereydon. (2010) *Mahmoud We are also People*. Tehran: Chashmeh and Modern Contemporary Publishing.
- Dovlatabadi, Mahmoud. (1390). " The Vacancy of Salouch ", 17th edition. Tehran: Cheshme.
- Rahmani, Kayomars; Komar, Subhash. (2016) "Violence Against Women in *The Vacancy of Salouch* Novel and Godan's novel". *Research in the Contemporary World Literature*. Volume 22. Number 1, pp. 181-157.
- Rimonkanan, Shlomit. (1387) *Narrative, Contemporary Boutiques*, translated by Abolfazl Hori. Tehran: Nilofar.
- Zarafa, Michel. (1368). *Fictional Literature, Novels and Social Reality*, translated by Nasrin Parvini. Tehran: Foroghi.
- Sassani, Behnaz; Alavi Moghaddam, Mahyar. (1389), "Criticism and Analysis of the Elements of the Story of *The Vacancy of Salouch* Mahmoud Dovlatabadi's empty place, Characterization, Narration and Point of View". The fifth literary research conference, pp. 2390-2407.
- C, Arthur, Clark et al. (1378) *A thousand Stories*, translated by Nasrin Mohajerani. Tehran: Cheshme.
- Mohammadi Shaharaki, Mohsen; Khodadadi. (2017) *Descriptive Dictionary of Narrative Terms*. Tehran: Sureh Mehr.
- Nasr Isfahani, Mohammad Reza; Shamei, Milad. (1386). "Analysis of the Element of Personality in the Novel *The Vacancy of Salouch* by Mahmoud Dovlatabadi" *Journal of Persian Language and Literature of the University of Sistan and Baluchistan*, 5th year, pp. 153-176.
- Verdipasandi, Ziba. (2016). "Investigation of Personality in *The Vacancy of Salouch* 's novel ". *Monthly Research of the Nations*, second cycle. No. 23, pp. 127-140.
- Garvey, James (1976), *Characterization in Narrative, Poetics*, Vol. seven, p. 75-75.
- Hrushovski, Benjamin (1982), *An Outline of Integrational Semantics, a Understanders Theory of Meaning in Context*. , Vol. 3, No. 4 , pp. 59-88 Published by: Duke

University Press.

Hrushovski, Benjamin (1988), Theory of the Literary Text and the Structure of Non-Narrative Fiction: In the First Episode of War and Peace Source: Poetics Today, Vol. 9, No. 3, pp. 635-666 Published by: Duke University Press.

Hrushovski, Benjamin (1979), "the Structure of Semiotic Objects. A Three Dimensional Model", *Poetics Today*, 1, 1-2, 363-79.

"In Memory of Benjamin Harshav". Stanford University Press Blog. Retrieved 2020-08-14.

Punday, Daniel. (2003), narrative of bodies. London: palgrave macmilan.

Rimmon-Kenan, Sholmith. (2005). *Narrative Fiction: Contemporary Poetics*, London: Routledge.